

حدود ۸۵ درصد از رانندگانی که باعث تصادفات مرتبط با خواب می‌شوند، مرد هستند و حدود یک سوم آنها حداکثر ۳۰ سال سن دارند.

گفت‌وگوی «شهروند» با ۴ دهه هشتادی توجه بسیاری را به خود جلب کرده‌اند

دخترانی که دیوارهای زاهدان را به حرف آوردند

❖ بسیاری از خانواده‌ها با حضور زن‌ها برای نقاشی دیواری در خیابان مشکل دارند
❖ به شهرداری «نه» گفتیم ❖ هر بار یکی از اعضای خانواده‌مان با ما به خیابان می‌آمد
❖ خیلی چیزها در خیابان یاد گرفتیم که هیچ‌وقت در مدرسه امکانش نبود

امیر بافتی‌نیا | «دیوارهای سخنگو» در حال تکثیر شدن‌اند. هر بار صدای یکی‌شان از گوشه کشور شنیده می‌شود؛ صدایی که بلند است و ساکت نمی‌شود! این بار دیوارهای زاهدان به حرف آمده‌اند. آنها با رنگ‌ها و طرح‌ها آشتی کرده‌اند و دنبال تجربه‌های جدید ترند. زهرا، لیلی، فائزه و پانیز چهار زن دهه هشتادی اهل زاهدان‌اند که پای دیوارهای شهرشان ایستاده‌اند. این چهار استریت آرتیست به خیابان به‌عنوان مدرسه نگاه می‌کنند و چیزهای زیادی در آن یاد گرفته‌اند که مهمترین آنها «همراهی با مردم» است. گروه «استریت مورالیست» نام جمع چهار نفره‌شان است. زهرا، لیلی، فائزه و پانیز در ادامه حرف می‌زنند.

در این راه‌ما را همراهی نکرده‌باشد، اما از نظر آموزشی عالی است.

❖ از چه تاریخی «گروه» شدید و کار را شروع کردید؟
زهرا: تقریباً اوایل اردیبهشت بود که گروه شدیم و اولین کار را انجام دادیم.

❖ در ابتدا چند نفر بودید؟ الان چند نفرید؟
لیلی: مادر اول کار چهار نفر بودیم، بعد یک نفر دیگه هم اضافه شد؛ اما به خاطر مخالفت خانواده نتوانست بماند.

❖ خانواده او با چه چیزی مشکل داشتند؟

زهرا: این که چند تا دختر در خیابان بروند نقاشی کنند. البته ما اوایل همراه داشتیم.

❖ چطور؟

زهرا: یعنی به خاطر فرهنگ بعضی از مردم و مزاحمت‌هایی که ایجاد می‌کردند، هر بار یکی از اعضای خانواده با ما به خیابان می‌آمد، البته الان مقداری وضع بهتر شده و خودمان بدون همراهی مردم، ولی در کل خیلی از خانواده‌ها با حضور زن‌ها برای نقاشی دیواری در خیابان مشکل دارند.

❖ چه مزاحمت‌هایی می‌شد؟

پانیز: مردهایی که با خود ورود می‌شدند، توهین می‌کردند.

❖ یعنی هنر شما را مسخره می‌کردند؟

زهرا: مثلاً می‌گفتند «این را که همه می‌توانند بکشند، کاری ندارد که»

❖ و شما چه واکنشی نشان می‌دادید؟

پانیز: ما صلاً توجه نمی‌کردیم. البته افرادی هم بودند که ما را تشویق می‌کردند و به ما روحیه می‌دادند.

❖ مثلاً چه کسانی؟

پانیز: کسانی که در پیچ گروه‌مان عکس‌ها را می‌دیدند. یا رهگذرانی هم بودند که از ما تعریف می‌کردند. این خیلی خوشحال‌کننده بود.

❖ خانواده‌ها پتان چه نظری دارند؟ آنها از حرکت شما استقبال کردند؟

لیلی: خانواده‌مان از اول موافق و هر حمایتی که لازم بود انجام دادند.

پانیز: خانواده‌مان هم مشکلی با این موضوع نداشتند و حمایت می‌کردند.

فائزه: از همان ابتدا کاملاً موافق بودند و هیچ مشکلی با این موضوع نداشتند.

زهرا: حمایت کامل. اتفاقاً این که به‌چهار تا بودند در این سن درآمد داشته باشند و مهارت کسب کنند، کاملاً موافق بودند.

❖ نگفتند که «بیا ایده‌های تری و برید یادار خانه نقاشی کنید؟»
لیلی: نه، اصلاً.

❖ این ماجرا قبل از شما سابقه داشت؟ این که زن‌ها بر دیوارهای زاهدان نقاشی بکشند؟

پانیز: نه، قبلاً انجام نشده بود و شاید به همین دلیل خیلی جذاب شد.

❖ یعنی شماها اولین نقاشان زن خیابان‌های زاهدانید؟

❖ برای شروع گفت‌وگو، هر چقدر که دوست دارید از خودتان بگویید

زهرا: ۱۷ سال دارم. سال اول گرافیک را تمام کرده‌ام. دوره رنگ روغن و طراحی را هم گذرانده‌ام.

لیلی: متولد ۸۲ هستم و سال اول گرافیک را گذرانده‌ام.

پانیز: ۱۶ سال دارم و رشته‌ام گرافیک است.

فائزه: متولد ۸۱ هستم. من هم سال اول گرافیک را تمام کرده‌ام.

❖ چطور با یکدیگر آشنا شدید؟ در هنرستان؟

زهرا: اول این فکر به ذهن من و لیلی رسید و تصمیم گرفتیم با چند تا از بچه‌های قوی مدرسه گروه نقاشی دیواری بزینم و خوشبختانه این گروه تشکیل شد.

لیلی: بله، هم‌ماز یک هنرستانیم.

❖ این ایده چطور به ذهن شما رسید؟

زهرا: معمولاً در رشته گرافیک، مدرسه یک کار عملی تعیین می‌کند که مثلاً بچه‌ها باید دیوار مدرسه را طراحی و نقاشی کنند. بعد از این اتفاق معلم‌مان تعدادی از بچه‌ها را برای کارهای بعدی انتخاب کرد. بعد ما تصمیم گرفتیم خودمان یک گروه مستقل شویم، چون می‌دیدیم که برای زیبایی دیوارهای زاهدان هیچ تلاشی نمی‌شود، برای همین دسته‌به‌کار شدیم.

❖ و واکنش بچه‌های قوی تر مدرسه؟

لیلی: بچه‌ها برای شرکت مخالفتی نکردند و برای همکاری مشتاق هم بودند.

❖ واکنش معلم‌ها؟

لیلی: معلم‌ها نظری نداشتند و تا همین اواخر هم صحبتی را چه به کارمان می‌کردند.

زهرا: اباحتی مخالفت هم می‌کردند.

❖ چمی گفتند؟

فائزه: معلم‌های ما نگران بودند که به روند تحصیل ما لطمه وارد شود.

❖ وارد شد؟

فائزه: نه، بهتر هم شد. ما زمانی شروع به کار کردیم که امتحان‌های ترم دوم شروع شده بود. معلم‌های خواستند ما همه حواس‌مان به درس و مدرسه باشد.

❖ شماها چه نظری درباره مدرسه دارید؟ در مدرسه چه چیزی به دست آورده‌اید؟

لیلی: به نظرم بخشی از موفقیت‌مان را مدیون مدرسه و دبیرهایش هستیم.

فائزه: مدرسه‌ماز هر لحاظ خوب بود و دبیرهای خیلی خوبی داشت. می‌توانم بگویم بیشترین دلیل برای چیزهایی که به دست آورده‌ایم، به خاطر همین مور بوده است.

زهرا: از نظر من در این رشته، بیشتر خود دانش‌آموز باید دنبال یادگیری باشد. معلم‌ها کلاس‌رنگ‌رآمی دهند و این آموزش است که باید خودش را بالا بکشد تا بتواند کار متفاوتی انجام دهد. کارهای عملی در مدرسه باعث یادگیری یک‌سری از تکنیک‌ها شد.

پانیز: مدرسه قطعاً یکی از دلایل رشد و پیشرفت ما بوده. شاید

آنها برای خودشان نیامده‌اند، برای زاهدان آمده‌اند

حسن اصغری، کارشناس گرافیک اهل زاهدان | گروه «استریت مورالیست» با هدف کسب تجربه آغاز به کار کرد. اما بعد از مدتی که اعضای گروه، نقاشی «شب پرستاره» از ونگوگ را اجرا کردند، ماجرا طور دیگری پیش رفت؛ چرا که بسیاری از آدم‌ها با آن کار ارتباط گرفتند. در ادامه این ایده به ذهن بچه‌ها آمد که مقداری مسیر هدفمندتر شود. قرار شد که فعالیت آنها گذران باشد. آنها در این مرحله می‌خواهند آثار معروف دنیا را به

خیابان‌های زاهدان بیاورند و مردم را با این کارها آشنا کنند. در کنار این آثار، کارهایی از هنرمندان ایرانی هم اجرا خواهد شد و بعد هم نوبت به اجرای آثار هنرمندان استان می‌رسد. تصمیم این گروه تبدیل خیابان به نگارخانه‌ای است تا مردم کارهای خوب را ببینند. «استریت مورالیست» می‌خواهد که در هر خیابان زاهدان یک اثر خوب اجرا شود. متأسفانه هنر از طرف شهرداری خیلی جدی گرفته نمی‌شود و برای همین



لیلی: نقاشی روی دیوارهای خیابان لذت‌بخش تر است. ما می‌خواهیم یک نمایشگاه خیابانی راه‌بندازیم. در واقع نمایشگاه را به خیابان بیاوریم.

❖ چه شناختی از استریت آرت به صورت کلی و استریت آرت ایران به صورت جزئی دارید؟

لیلی: کمی با «بنکسی» و کارهایش آشنایی داشتم. در ایران هم به تازگی با «بلک‌هند» آشنا شده‌ام.

زهرا: به‌شخصه هیچ شناختی نداشتم و استریت آرت را فقط در قالب کار گرافیتی می‌دیدم.

پانیز: من شناخت زیادی نداشتم و هدفم زیباسازی و بعد معرفی آثار معروف جهان به مردم بود.

فائزه: اطلاعات دقیقی از قبل نداشتم.

❖ اسم «بلک‌هند» را آوردید. از استریت آرتیست‌ها و گرافیتی کارهای ایرانی فرد دیگری را می‌شناسید؟

زهرا: در زاهدان گروهی به اسم «نایت اسکول» هست که گرافیتی می‌زند.

پانیز: من غیر از «بلک‌هند» و «بنکسی» کس دیگری را نمی‌شناسم.

لیلی: نمی‌دانم. هر تیریز استریت آرتیست‌های زیردستی هستند.

❖ به دیوارهای زاهدان برسیم؛ چه رنگی‌اند؟

پانیز: رنگ‌های متفاوتی ندارند. بیشتر آنی‌اند. جنس دیوارها اصلاً خوب نیست. بعضی وقت‌ها ما کلی وقت صرف زیرسازی می‌کنیم.

زهرا: اکثر دیوارها با سپری خط‌خطی شده. آجرهایی رنگ‌اند.

❖ به نظر تان خیابان خودش می‌تواند مدرسه باشد؟

لیلی: بله، نوع برخورد آدم‌ها خیلی چیزها را به آدم یاد می‌دهد. آدم چیزهایی را درون خودش کشف می‌کند. آدم در خیابان در معرض خشم و شادی مردم قرار می‌گیرد. ما یاد گرفتیم که چطور برابر این واکنش‌ها احساسات‌مان را کنترل کنیم.

فائزه: ما در این مدت غیر از رشد هنری، رشد شخصیتی هم داشتیم.

زهرا: خیلی چیزها در خیابان یاد گرفتیم که هیچ‌وقت در مدرسه امکانش نبود.

پانیز: ما با حضور در خیابان ارتباط نزدیکی با مردم گرفتیم و راحت‌تر با آنها تعامل کردیم.

❖ درباره گالری چه نظری دارید؟ اگر قرار بر انتخاب باشد، گالری را انتخاب می‌کنید یا خیابان؟

پانیز: خیابان برای من لذت‌بخش تر است. آدم‌ها بیشتری با کارهایمان آشنا می‌شوند.

فائزه: من به‌شخصه خیابان را انتخاب می‌کنم، چون به نظرم گالری محدود است. در آن پیشرفت خاصی نیست؛ اما خیابان از هر نظر وسیع تر است.

زهرا: وقتی ایده‌منقاشی دیواری بوده، یعنی ما خیابان را انتخاب می‌کنیم. گالری بیننده‌های خاص خودش را دارد؛ اما در خیابان هر آدمی با هر سنی و هر جنسیتی و هر سطح فرهنگی و اقتصادی می‌تواند نقاشی‌ها را ببیند و از شهرش لذت ببرد. این حس خوبی به‌مامی دهد.

زهرا: البته قبلاً زن‌هایی بودند که نقاشی‌های سفارشی قبول می‌کردند.

لیلی: فکر می‌کنم از طرف شهرداری گروه‌هایی نقاشی دیواری می‌کردند، اما به‌شکل خودجوش نه.

❖ یعنی می‌توانیم کار گروه‌شمارا «خودجوش» و «مستقل» بدانیم؟

لیلی: بله، قطعاً. ما حتی رنگ و وسایل دیگر را هم خودمان تهیه می‌کنیم.

❖ و خانواده‌ها پتان برای تهیه رنگ که الان خیلی هم گران شده، سخت‌نمی‌گرفتند؟

لیلی: ما خودمان سفارش قبول می‌کنیم و قسمتی از هزینه‌ای که در یافت می‌کنیم را برای خرید رنگ می‌گذاریم.

❖ یعنی خودتان درآمد مشخص دارید؟

لیلی: بله.

❖ با اولین دستمزدتان از این کار چه کردید؟

لیلی: بخشی از آن را برای خودم نگه داشتم و بقیه‌اش را برای نقاشی روی بوم رنگ خریدم.

پانیز: من قسمتی را برای خرید رنگ کنار گذاشتم و بایقیه‌اش به‌نیازهای شخصی‌ام رسیدم.

زهرا: برای ادامه کلاس نقاشی‌ام به رنگ روغن و قلم‌مو نیاز داشتم که تهیه‌اش کردم.

فائزه: تقریباً همه‌مان رنگ و وسیله‌های کار تهیه کردیم.

❖ همین؟

زهرا: و البته به افتخار اولین درآمدمان رفتیم کافی‌شاپ.



کارهای گروه

«استریت مورالیست»

باز خوردهای بسیاری بین

زاهدانی‌ها داشته. آن‌ها حالا

باشتیاق کنار آثار روی دیوار

عکس می‌گیرند